

فطری بودن گرایش

استمداد، هنگام بروز خطر

خداوند می فرماید: هنگامی که لحظه خطر فرامی رسد، فریاد تان بلند است، منظور این نیست که در آن حال که مثلاً کسی در دل دریا فرورفته و غرق می شود، با فریاد، خدا را به کمک می طلبد، زیرا در آن حال، قدرت فریاد زدن ندارد، بلکه مقصود، فریاد ضمیر و فطرت انسانی است که در آن لحظه باتمام وجود متوجه خدا می شود و خدا را می جوید و می طلبد؛ این همان فریاد درونی است که تا آن لحظه خاموش بوده و توجه به مظاهر مادی دنیا او را از توجه به خدا تا سرحد الحاد و انکار باز داشته بود ولی خداوند این فریاد درونی را می شنود «وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفی» اگر با صدای رسا و بلند سخن گویی (یا آهسته) همانا خداوند به آشکار و نهان آگاه است. بسیاری از رازها و اسرار است که حتی بر خود انسان هم پوشیده است ولی خداوند از آنها آگاه می باشد.

درسوره عنکبوت می فرماید: «الم تر ان الفلک تجری فی البحر نعمت الله لیریکم من آیاته ان فی ذلك لآیات لکل صبار شکور . و اذا غشیهم موج کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر فمَنهم مقتصد و ما یجحد بآیاتنا الا کل کفار کفوراً» آیاتمی بینی چگونه کشتی در دریا بطف واحسان خدا سیر می کند تا خداوند به شما بعضی از آیات قدرت خویش را بنمایاند که همانا عجائب قدرتهای خدا بر هر شخص صبور دریا و شاکر نعمت خدا پدیدار است. و هرگاه

در تبیین فطری بودن گرایش به خداوند، آیاتی بعنوان شاهد، در قرآن ذکر شده است، که از آنها به آیات تذکره، نسیان و عهد یاد می شود و در شماره های پیشین به برخی از آن آیات اشاره شد. آن آیات نشانگر این واقعیت اند که انسان با فطرت خدا جوئی خلق گردیده و بهمین دلیل، فردی که ملحد و منکر خدا است، بهنگام مواجه شدن با خطر و نومیدی کامل از نجات خویش بوسیله علل و اسباب ظاهری، توسل به مبدئی می جوید، که در آن حال میان او و آن ناجی هیچگونه حجاب و فاصله ای نیست و از سوئی هیچ عاملی هم نمی تواند قدرت او را محدود سازد و طبعاً این چنین موجودی غیر از خدا نمی تواند باشد.

مثلاً کسی غرق شده و در عمق دریا فرورفته است، یا کسی، آتش او را از هر سو احاطه کرده بطوری که نزدیک است اثری از زندگیش باقی نماند، یا بیماری که به مرضی سخت مبتلا گردیده و پزشکان از درمان او ناتوان شده اند، مسلماً کسی را نمی طلبد که توان نجاتش را دارد ولی بدلیل مواعنی از کمک کردن به وی معذور است، کسی را نمی جوید که می تواند حتی به عمق دریا و درون آتش بیاید، اما قادر نیست او را در آنجا پیدا کند، و یا بیماری او را تشخیص می دهد ولی داروئی برای درمانش پیدانمی کند، بلکه از کسی استمداد می نماید که علم و آگاهی و قدرتش مطلق است و به هیچ چیز محدود نمی شود و از رگ گردن به او نزدیکتر است «اقرب الیه من حبل الوریث».

زیرا که مصداقان اینتر باقر بشمار از اول دستاورد دلوتی
طایفه که نام خردمندان باقی مانده از دوران قیامت و
پس از آنکه پادشاهان و سلاطین که پیش از این در دنیا کینه
و نفرت خود را در دل خویش نهاده اند و با شیطان
و مکه و مدینه و بیابانها و سواحل و بحرها و دریاها

به خداوند

که (دریاطوفانی شود) و موجی مانند کوهها آن را فراگیرد، در آن حال خدا را با عقیده پاک و اخلاص کامل می خوانند و چون به ساحل نجاتشان رسانند، بعضی به قصد (طاعت و شکر خدا) باقی می مانند (و بعضی به کفر می شتابند) و آیات ما را انکار نمی کنند جز آن کس که غدار و ناسپاس است. چرا در این حال خدا را از اعماق دل و صمیم قلب می خوانند، ولی از آنهایی که در حالت عادی، به آنان امید داشت، استمداد نمی نماید؟ زیرا در این لحظه همه چیز برایش روشن می گردد و متوجه می شود که از آنها دیگر کاری ساخته نیست! قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَاذْهَبْ بِكُمُ الْفُرْصَى الْبَحْرُ مِنْ تَدْعُونَ الْآيَاتِ...» و چون به شما در دریا خوف و خطری رسد در آن حال بجز خدا، همه را فراموش می نمائید. تمام بت‌هایی که در زندگی آنها رامی پرستید، در آن لحظه خطر، از فکر و قلب شما محو و ناپدید می گردند و برعکس آن نقطه امیدی که تا آن وقت برای شما ناپیدا بود، روشن و آشکار می شود. حتی بت‌هایی را که درباره آنها می گفتند: «ما نعبدهم الا ليقربونا الى الله زلفى» ما آن بتها را نمی پرستیم مگر برای اینکه ما را به درگاه خدا مقرب و نزدیک گردانند؛ در هنگام رو برداشتن باخطر، آنها را هم فراموش می کنند که وسیله نجات خویش پیش خداوند قرار دهند و معلوم می شود آنطور که فکر می کردند، تنها مقرب نیستند. و یا آنها که «يقولون هولاء شفعاؤنا عند الله...» می گفتند: این بتها واسطه‌ها و

آیت‌الله جوادى آملی

هر سستی‌اش که امید انسان از خداوند برسد
می‌گردد، عظمی است ضروری و روتی که کلانوار
انسان هر چند هم بی‌وفای و بی‌گشاید و بی‌بهره
آورده باشد، در حال مواجه شدن با خداوند
توکل بر او پیدا می‌کند و سستی‌اش را بر او
توکل می‌کند و سستی‌اش را بر او توکل می‌کند



در آن هنگام که خداوند با شما سخن می‌گوید
و شما با او سخن می‌گویید و خداوند با شما
سخن می‌گوید و شما با او سخن می‌گویید
و خداوند با شما سخن می‌گوید و شما با او
سخن می‌گویید و خداوند با شما سخن می‌گوید
و شما با او سخن می‌گویید و خداوند با شما
سخن می‌گوید و شما با او سخن می‌گویید

شفیع‌های ما نزد خداوندند، در آن وقت می فهمند که این پندار اشتباه بوده است. چه اینکه بت پرستان بر این گمان غلط بودند که بت‌هایی را که خود با دست خویش ساخته‌اند، و نیله تقرب بسوی خداوند بوده و آنان را به درگاه مقدس نزدیک می سازد، و نیز برای برآورده شدن خواسته‌ها و حاجاتشان پیش خداوند واسطه می شوند.

کافران و غفلت از فطرت

در سوره مؤمنون می فرماید: «حتی اذا اخذنا مترقیهم بالعذاب اذا هم یحسرون. لا تجسر والیوم انکم منا لا تنصرون» آنگاه که ما منتقمان آنها را به عذاب و کیفر اعمالشان مواخذه نمائیم در آن حال فریادشان بلند خواهد شد (به آنها گفته می شود) امروز فریاد و ناله نمائید که از سوی ما کمک نخواهد شد. سپس در آیات بعد علت عدم یاری و نصرت خداوند، به آنان را، اینگونه بیان می فرماید: «قد کانت آیاتى قتلن علیکم فكنتم علی اعقابکم تنكصون، مستکبرین به سامراً تهجرون» همانا آیات ما بر شما تلاوت می شد و شما (بجای اطاعت از خدا) به گذشته‌های (کفر و الحاد) باز می گشتید، درحالی که با افسانه‌های شبانه خویش (از شنیدن کلام خدا) دوری می جستید. قبل از این آیات، می فرماید: «ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین. نسارع لهم فی الخیرات بل لا یحسرون» آیا این مردم کافر

نعمتها، عنایت الهی است

در سوره «نحل» می فرماید: «وله ما فی السموات والأرض وله الدین واصبا اغیر الله تنصون. وما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا متکم الضرفالیه تجثرون. ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم برتہم یشرکون»^{۱۲} - هر چه در آسمان و زمین است همه ملک خداست، دین و اطاعت همیشه مخصوص او است، آیا شما بندگان باید از کسی غیر از خدا بترسید؟ شما هر نعمتی که دارید همه از خدا است و چون بلائی به شما رسد به درگاه او پناه جسته و به او برای رفع آن استغاثه می نمایند، باز هنگامی که بلا را از شما برطرف ساخت گروهی از شما به خدای خوش شرک می ورزند.

در قرآن کریم وقتی که سخن از آسمان و زمین است، اگر «من فیهما وما بینهما» اضافه نشود، منظور از سماوات و ارض، مجموعه نظام آفرینش است و اگر اضافه گردد، مقصود آسمانها و زمین و آنچه در آنها است می باشد. بنابراین «وله ما فی السموات والأرض وله الدین» یعنی مجموعه نظام هستی و تشریح، به خداوند تعلق دارد نه کسی حق قانونگذاری و تشریح دارد و نه امکان تکوین و خلقت، ملک و ملک همه از خداست. ولی همه انسانها به این حقیقت آگاه نیستند که هر نعمتی در دنیا، از عنایت و فیض الهی است، و فکرمی کنند که خود با تلاش و زحمتشان آن را کسب نموده اند، ولی هنگامی که در معرض خطر و بلائی قرار می گیرند فریاد و ناله شان به سوی «الله» بلند می گردد، و چون آن بلا و مشکل برطرف شد، مجدداً به همان غفلت اولشان باز می گردند.

تضایف بین محبت و محبوب

این خود واقعی است که حتی افرادی که در شرایط عادی از خدا غافل بوده و انکار وجود مقدسش را می نمایند، هنگام روبرو شدن با خطر متوجه خدا می شوند، برای اینکه در انسان حبّ به کمال مطلق نهفته است و همواره محبت، محبوب را می جوید و از باب اینکه این دو متضایفین می باشند، و اگر یک طرف آن موجود باشد، طرف دیگر به ناگزیر وجود خواهد داشت؛ بنابراین وجود چنین محبتی در انسان دلیل بر وجود آن کمال مطلق که آفریدگار جهانیان است می باشد. درست مانند اینکه انسان احساس تشنگی می کند، در خارج هم آب وجود دارد، اینجابهام ممکن نیست که محبت بالفعل باشد ولی محبوب بالفعل نباشد.

می پندارند آن چه را به آنان از مال و فرزندان کمک می نمائیم می خواهیم در حق آنها مساعدت و تمجیل در خیرات دنیا کنیم؟ (چنین نیست) ولی آنها این را درک نمی نمایند. سپس افرادی را که نقطه مقابل این افراد است، به اینصورت بیان می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ هُمْ مِنْ تَحْسِبِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يَوَعْنُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ. وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقَلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ» همانا آن مؤمنانی که از خوف خدا ترسان و هراسان اند و آناتکه به آیات خدای خود ایمان می آورند، و آناتکه هرگز به پروردگارشان مشرک نمی شوند. و آناتکه آنچه و وظیفه بندگی و ایمان است بجای آورده و دلهایشان از اینکه روزی بسوی خدای خویش رجوع می کنند، ترسان است؛ چنین بندگان تمجیل در خیرات می نمایند و ایمان هستند که به کارهای نیکو سبقت می گیرند.

سپس می فرماید که انتخاب راه خیر و سرعت و سبقت در خیرات کاری دشوار و مافوق طاقت بشر نیست، بلکه هرکسی که بخواهد می تواند چنین باشد: «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدِينَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^{۱۳} - وماهیچ کسی را بیش از مقدار توانائیش مکلف نمی سازیم و نزد ما کتابی است که سخن بحق گوید و هیچ فردی مورد ظلم و ستم قرار نگیرد.

بنابراین نه انجام کار خیر ناممکن است و نه اعمال صالح کسی به هدر می رود بلکه هر چیزی درنامه اعمال افراد، حساب خاص خود را دارد. و اگر افرادی به عذاب و کیفر دچار می گردند باین دلیل است که: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا غَائِبُونَ»^{۱۴} - بلکه دلهاى کافران از این حقیقت در غفلت و بی خبری است و اعمالی که این کافران انجام می دهند غیر اعمال اهل ایمان است. کسی که در آب فرو رود و آب تمام بدن او را فراگیرد، گفته می شود، «مغمور»، قرآن کریم در باره این قبیل افراد می فرماید که قلبهایشان بواسطه غرق شدن در لذت و خوشگذرانی از نتیجه اعمالشان غافل شده است. که چیزی جز کیفر و عذاب الهی نیست.

زیرا که متضائقان از نظر بالقوه بودن و یا بالفعل بودن همیشه متکافئان می باشند، البته این تضایف بین حقیقت محبت و حقیقت محبوب نیست که لازمه اش چنین باشد که اگر محب در کمال ضعف است، محبوب هم باید همینطور باشد، بلکه از جهت مفهوم، متضایقان اند.

انسان در حال عادی و استثنائی

انسان در حال عادی هم محبوب یا محبوبهائی دارد که برای حل مشکلات خویش آنها را کافی می داند، و یا فکر می کند که اگر به آنها برسد دیگر سیر شده و به آرزویش نائل گشته است و چون به آن آرزویش رسد باز هم خود را قانع نمی بیند و به سراغ محبوب دیگری می رود، ولی اینها همه از باب خطای در تطبیق است، زیرا در حقیقت، او خواستار کمال مطلق است ولی در حال عادی این کمال را در چیزهای دیگر می طلبد، اما در حالی که در عمق دریا یا درون آتش و یا به بیماری سخت و توانفرسا مبتلا گردد، در آن حال دستش را از همه چیز کوتاه می بیند و تنها به یک موجودی که دارای کمال مطلق است و خود را هم در حضور او می بیند، می اندیشد (ضلع من تدعون الا اياه) ولی در حال عادی هرگز به فکر او نیست و اگر به او گفته شود که محبوبیت آن کمال مطلق است و پیوسته او را می جوئی ولی به اشتباه در تطبیق دچار و گرفتار شده ای، این سخن را نمی پذیری!

انسان در آن شرائط استثنائی و اضطرار که به آن کمال مطلق متوجه می گردد، در حقیقت روی آگاهی و علم حضوری است، نه حصولی، تاوهم را در آن راه باشد، زیرا اندیشه های وهمی و افکار خیالی تنها می تواند در مراحل علم حصولی دخالت داشته باشد ولی آن گرایش و میل درونی به مبدأ، جوششی از علم حضوری است.

امید در وقت ناامیدی

البته من در تفسیرهای موجود ندیده ام کسی از مفسرین اینگونه تحلیل کرده باشد ولی مرحوم علامه طباطبائی «رضوان الله علیه» در ذیل آیه ۵۳ از سوره «نحل» می فرماید:

«والاستغاثه به تعالی والتضرع الیه عند حلول المصائب وهجوم الشدائد التي ينقطع عندها الرجاء عن الأسباب الظاهرية ضرورية لا يرتاب فيها...» استغاثه بدرگاه خداوند در هنگام برخورد با مصائب و مشکلات و

هجوم سختیهائی که امید انسان از هرجا و هر سبب از اسباب ظاهری قطع می گردد، مطلبی است ضروری و روشن که کسی در آن تردید ندارد. زیرا انسان هر چند هم پیرو دین و آئینی نباشد و بخدای سبحان ایمان نیاورده باشد، در حال مواجه شدن با مشکلات، اگر به ضمیر خویش مراجعه نماید می یابد که امیدش به کلی قطع نشده و به جانی امید بسته است؛ این امید بدون وجود نقطه امیدی امکان پذیر نیست، پس همین امید، دلیل بر وجود موجودی است که به آن امیدوار است، همچنانکه تحقق هر حالتی در انسان از قبیل دوستی و دشمنی، اراده و کراهت و جذب و کشش و نظائر آن بدون نقطه مقابل آن که متعلق می باشد، امکان پذیر نیست. پس اگر در خارج مراد و مطلوب و جاذبه ای نباشد، ممکن نیست اراده و طلب و جذبی تحقق پیدا نماید.

سیدنا الاستاد حضرت امام دام ظلّه العالی در این رابطه می فرمودند: عشق بالفعل، معشوق بالفعل می خواهد. محبت بالفعل، محبوب بالفعل می خواهد. در حالت عادی این محبتی را که انسان به محبوبهای دیگر از قبیل مال و فرزندان و غیره دارد، از جهت این است که خیال می کند آنها مشکلاتش را حل می نمایند و شاید نتوان در آن حال با او در میان گذاشت که این محبتی را که احساس می نمائی، نسبت به کمال مطلق است. ولی تو اشتباه در تطبیق می کنی، اما وقتی که دستش از همه جا کوتاه شد و فهمیدی که آنها قادر به حل مشکلاتش نیستند، متوجه کمال مطلق می شوی و او را می طلبی و فریاد و ناله اش بسوی او برای داد رسمی بلند می شود «ثم اذا متكم الضرفالیه تجثرون».

ادامه دارد

۱ - سوره طه - آیه ۷

۲ - سوره لقمان آیات ۳۲ - ۳۱

۳ - سوره اسراء - آیه ۶۷

۴ - سوره زمر - آیه ۳

۵ - سوره بقره - آیه ۱۸

۶ - سوره مؤمنون - آیات ۶۵ - ۶۴

۷ - سوره مؤمنون - آیات ۶۷ - ۶۶

۸ - سوره مؤمنون - آیات ۵۶ - ۵۵

۹ - سوره مؤمنون - آیات ۶۱ - ۵۷

۱۰ - سوره مؤمنون - آیات ۶۲ - ۶۱

۱۲ - سوره نحل - آیات ۵۴ - ۵۲

۱۳ - تفسیر المیزان - جلد ۱۲ - ص ۲۷۲